

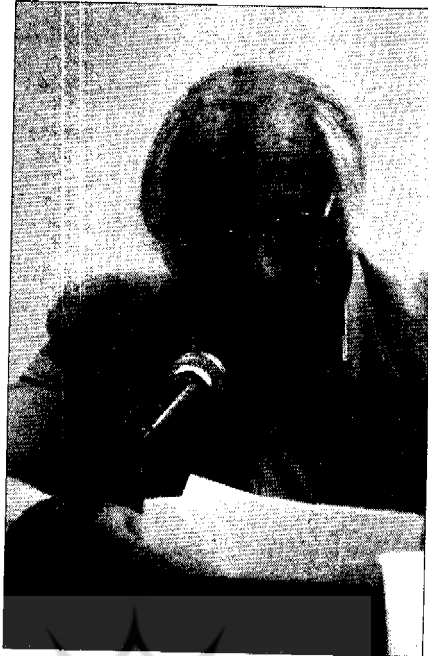
درباره ماهیت ترجمه

متن سخنرانی رضا قیصریه

۶۲۴

مترجم خائن است (Traditore Traduttore). این ضرب‌المثل معروف ایتالیایی است. احتمالاً اشارت دارد بر تفاوت‌های ساختاری زبان در ارتباط با روند شکل‌گیری تاریخی آنها، که در واقع دلیلی است تا گفته شود ارزش‌های دقیق ادبی قابل انتقال از طریق ترجمه به زبان دیگر نیست، به‌ویژه در ترجمه آثار کلاسیک. بارها شنیده‌ایم امکان ندارد زیبایی و لذتی را که خواننده فارسی‌زبان از اشعار حافظ یا مولانا احساس می‌کند، ترجمه بتواند به زبان دیگری و در این رهگذر زبان ایتالیایی بیانگر باشد، همین‌طور هم ترجمه اشعار دانته یا لئوپاروی به زبان فارسی که عمل زیبایی‌زدایی صورت می‌گیرد. این اتفاق می‌تواند در ترجمه ادبیات مدرن هم رخ دهد و در نتیجه مترجم مجبور شود به تعدیل یا ساده‌گرایی دست زند و گونه‌ای ترجمه خودسرانه (شعر، داستان و...) ارائه دهد و توجیه‌اش را در همان ضرب‌المثل «مترجم خائن است» جستجو کند.

از طرف دیگر به‌نظر می‌آید این ضرب‌المثل بیشتر به ترس و به بیراهه رفتن در امر ترجمه انجامیده است. مسلماً مقصود در زبان فارسی است. اگر کار ترجمه را کاری هنری در نظر بگیریم و برخوردار از جنبه‌های ابتکاری که به یک پژوهش کلی در جهت‌های گوناگون متن (زبان، سبک، بستر تاریخی) نیاز دارد، آن وقت این ضرب‌المثل تا حد زیادی کم‌رنگ جلوه می‌کند. چرا که مترجم بیشتر در فکر کم کردن فاصله میان زبان مبدا و زبان مقصد خواهد بود تا اینکه به خیانت دست زند. ترجمه اصولاً بانی و آفریننده فضاهای نوین است، بهتر بگوییم فضاهای خلاقیت‌پذیر. فضاهایی که تأثیرات متقابلی را در هر دو زبان می‌گذارد



• دکتر رضا قیصریه از اهمیت کار مهدی سجایی گفت.
(عکس از جواد آتشباری)

و حتی باعث نوآوری‌هایی هم می‌شود و گرنه چگونه باید توجه کرد تأثیرات آثار متفاوت ادبی یکدیگر را. از این رو شاید بهتر باشد نظر او مبرتو اکو را قبول کنیم که می‌گوید ترجمه یعنی گفتن همان چیز به زبان دیگر. قبول این نظر می‌تواند خیلی از محدودیت‌های زبانی را که در پیش پای مترجم قرار می‌گیرد، از میان بردارد. زیرا این ترس ذهنی مترجم که امکان دارد در کار ترجمه مرتکب خیانت بشود باعث شده است تا بسیاری از آثار کلاسیک به زبان فارسی برگردانده نشود، آن‌هم زبانی که به علت پشتوانه غنی خود، خصوصاً در آثار منظوم، می‌تواند جوابگوی هر اثر ادبی از زبان‌های دیگر به فارسی باشد و حتی افق‌های جدیدی در زبان مقصد بگشاید. منتها همان‌طور که آمد، باید به ترجمه به مثابه یک کار هنری و کلتی نگریست که جنبه‌های گوناگونی را دربرمی‌گیرد، چون پژوهشی، زیباشناسی، سبک، زبان‌شناسی و مسلماً بستر تاریخی اثر.

می‌دانیم خیلی‌ها در ایران به ترجمه فیتز جراللد از خیام خرده گرفتند که آنچه را او ترجمه کرده است، خیام نیست بلکه درک خود او حتی به‌طور ناقص از خیام است. در حالی که شهرت جهانی خیام مدیون ترجمه فیتز جراللد است. در میان منتقدان کسی از نقطه‌نظر زبان‌شناسی و حتی از نظر زیباشناسی به ترجمه او نگاه نکرد در صورتی که گویا ترجمه رابرت گریوز، شاعر بزرگ ایرلندی، از خیام هم در دسترس است که هرگز بازتاب کار فیتز جراللد را پیدا نکرد. بد نیست از طرف دیگر اشاره‌ای شود به دو ترجمه، یکی از مونولوگ هاملت شکسپیر کار آقای مجتبی مینوی و دیگری پرلود ورود به جهنم دانه کار آقای احمد شاملو.

هر دو ترجمه در نهایت زیبایی است. تأسف اینکه چرا این دو بزرگ ادبیات ایران کل کار را انجام نداده‌اند و تنها به ترجمه قطعاتی بسنده کرده‌اند. پرواضح اگر این کار صورت می‌گرفت می‌توانست خود یک کار سترگ در ادبیات فارسی به‌شمار آید. مانند ترجمه‌ای که چزاره پاهوزه از موبی‌دیک هرمان ملویل کرد و اکنون جزو آثار برجسته نئورالیسم ایتالیا شناخته می‌شود. آیا همان ترس ذهنی است که جرأت را از آنان گرفته و نخواسته‌اند با این آثار کلاسیک مصاف دهند.

دقیقاً اینجاست که کار بزرگ زنده‌یاد مهدی سحابی در ترجمهٔ رمان در جستجوی زمان از دست رفتهٔ مارسل پروست که اوج مدرنیسم ادبی فرانسه و اکنون حتی جزو ملیت آن سرزمین محسوب می‌شود، آشکار می‌گردد. مسلماً ترجمهٔ این اثر جرأت و شجاعت زیادی طلب می‌کرد و مهدی سحابی آن را داشت و با انرژی پایان‌ناپذیر خود، با صبر و حوصله و پشتکار فراوانش، ضرب‌المثل «مترجم خائن است» را از اعتبار ساقط کرد و گوشش به انتقاداتی نه از سر دلسوزی بلکه بیشتر از سر حسادت و عناد بدهکار نشد. تکی و توکی هم در این یا آن مجله ادبی تکه‌هایی را از این میان ترجمه کردند اما بیشتر به خاطر تفنن یا خودنمایی در زمینه نثر آن هم در قالبی نامفهوم که ظاهراً قصد آن داشت نثری آوانگاردیستی را نمایان سازد و به مترجم سحابی بفهماند راه آن است نه این. در حالی که مهدی سحابی با تکیه بر بهره‌گیری از دو زبان فرانسه و ایتالیایی که او آشنایی کامل با آنها داشت و مقایسه ترجمهٔ ایتالیایی آن با متن اصلی و در نتیجه دریافت دقیق‌تری از آن، این مهم را پیش برد. حال باگذشت زمان اهمیت کار او بیشتر نمایان می‌شود، خصوصاً شهامت، صبر و پشتکار او چرا که اگر مدعیانی هم در این زمینه وجود داشته باشند، قاعدتاً باید در این فاصله آوایی از ایشان برمی‌خاست، در حالی که مهدی سحابی بر اساس این تجربه بزرگ خود به سراغ کلاسیک‌های دیگری مانند فلویبر و فردیناند سلین رفت.

نقش سحابی در معرفی ادبیات نوین ایتالیا به ایرانیان انکارناپذیر است. او فصل جدیدی را در معرفی این ادبیات گشود، از کالوینو، سیلونه، شامشا و پیرو کیارا گرفته تا جدیدترهایی مثل ارری دلوکا. او بدون شک جایگزین‌ناپذیر است. یادش گرامی باد.